

اولین شاعر پارسی گوی به روایت تاریخ سیستان

دکتر محمد علوی مقدم

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در اینکه نخستین شعر پارسی را که سروده است، همیشه اختلاف نظر وجود داشته است. تذکره نویسان، هر یک بنا به شواهد و قرائینی که از دید خودشان پذیرفته بوده در این باب اظهار نظر کرده اند. بعضی بهرام گور، برخی ابوالعباس مروزی، عده ای ابو حفص سعدی و گروهی حنظله بادغیسی را نخستین شاعر پارسی گوی دانسته اند. در این مقاله با ذکر دلایل چند در مورد هر اظهار نظر، نادرستی آن عقیده به ثبوت رسیده و به نوشته مؤلف تاریخ سیستان استناد شده است که با صراحت می نویسد: نخستین شعر پارسی اندر عجم او (یعنی محمد بن وصیف سیستانی) گفت.

مقدمه

نویسنده تاریخ سیستان شناخته نیست، اما کتاب ارجمندی از خود به یادگار گذاشته که از وجوه مختلف تاریخی، ادبی و زبانی حائز اهمیت بسیار است. در این مقاله سعی نویسنده بر آن بوده تا با استناد به مطالب کتاب تاریخ سیستان به اثبات برساند که اولین شاعر پارسی گوی زبان پارسی، بر خلاف آنچه دیگران گفته اند محمد بن وصیف سیستانی، دبیر رسایل یعقوب است که ادب، نیکو می دانست و بعد از کشته شدن عمار خارجی، به دست یعقوب، قصیده ای در ستایش او سرود که تنها

شش بیت از آن در تاریخ سیستان نقل شده و ناپختگی سبکی، قدمت زبان، لغات عربی بسیار و نفوذ آیات قرآنی نیز درستی قول مؤلف را ثابت می‌کند.

کتاب تاریخ سیستان در حدود سالهای ۴۴۵- ۷۲۵ هجری، تألیف یافته و روانشاد استاد ملک الشعراي بهار در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی آن را تصحیح نموده به چاپ رسانیده است و علاوه بر مزایای تاریخی و ادبی و لغوی و دستوری که روانشاد، در مقدمه کتاب برخی از آن نکات را متذکر شده است و تکرار آن سبب اطناب ممل خواهد بود، مزیت دیگری دارد و آن نکته‌ای است که مرا بر آن داشت تا درباره اهمیت کتاب مطلبی بنویسم، این نکته آن است که نویسنده در صفحه ۲۱۰ کتاب بطور قطع، درباره نخستین شاعر پارسی گو اظهار نظر کرده و گفته است: «اول شعر پارسی اندر عجم* او گفت».

سخن مؤلف تاریخ سیستان، برای اهل ادب، راه‌گشاست و معضلی را که سالها درباره آن بحث بوده می‌توان پایان یافته دانست؛ زیرا در این باره، تذکره نویسان، روایات گوناگونی نقل کرده‌اند و هر کسی سخنی گفته است. اینک بیان مطلب:

روایت اول: عوفی در تذکره لباب الالباب ج ۱ ص ۲۰ چاپ براون گفته است:

«پس اول کسی که سخن پارسی منظوم گفت، او بود**، و شعر او این است:

منم آن شیر گله منم آن پیل یله نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله

این روایت به دلایل زیر نادرست است و غیر قابل قبول، و بهرام گور را

نمی‌توان نخستین شاعر دانست و شعر او را نخستین شعر زبان پارسی؛ زیرا:

اولاً - در دوره بهرام گور پادشاه ساسانی، شعر عروضی وجود نداشته؛ چه

واضع علم عروض خلیل ابن احمد است که در سال ۱۰۰ هجری متولد شده و در سال ۱۷۵ هجری فوت شده است.

ثانیاً - بهرام، به خود بهرام نمی‌گفت و ما می‌دانیم که بهرام تلفظ عربی کلمه

ورهرام پهلوی است.

ثالثاً - بهرام پس از مرگش به مناسبت به بهرام گور معروف شده است.

و روی همین اصول است که در نقد و بررسی و داوری صحیح، نتیجه می‌گیریم که

سخن عوفی، بی اساس است و نادرست و بهرام گور، نخستین شاعر پارسیگو نمی تواند باشد.

روایت دوم: می گویند نخستین شاعر ابوالعباس مروزی است و شعر او این

است:

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین

گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

مرخلافت را تموشایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چورخ را هر دو عین

و در اثنای این قصیده می گوید:

کسی بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت مرزبان فارسی راهست با این نوع بین به دلایل زیر، این روایت هم بی اساس است و غیر قابل قبول و نمی توان شعر مزبور را به عنوان نخستین شعر پارسی پذیرفت، زیرا:

اولاً: یکی از تذکرة نویسان گفته است که ابوالعباس مروزی در سال ۱۹۳ هجری که مأمون عباسی به تخت خلافت جلوس کرد، این قصیده را در ستایش او سرود. تذکرة نویس دیگر - رضا قلیخان هدایت در تذکرة مجمع الفصحاء گفته است در سال ۱۷۰ هجری ابوالعباس، این قصیده را در ستایش مأمون عباسی سروده است.

اختلاف تاریخی دو تذکرة نویس، روایت را سست و ضعیف و بی اساس می کند، با توجه به اینکه هیچ یک از این دو تاریخ با سال جلوس مأمون به خلافت سازگار نیست و ما می دانیم که مأمون پس از غلبه بر برادرش امین در سال ۱۹۸ هجری بر تخت خلافت جلوس کرد و بنا بر این هر دو تاریخ مقدم بر سال جلوس مأمون بر تخت خلافت می باشد، ضمن اینکه برای ما روشن نیست که آیا مأمون عباسی، زبان پارسی می دانسته که شاعری او را به پارسی بستاید.

ثانیاً: شعر مزبور در بحر رمل مثنی مقصور ست و بعید به نظر می رسد در دوره ای که هنوز وزن عروضی بطور کامل، استعمال نمی شده و رواج نیافته شاعری چنین وزنی را برای نخستین شعر به زبان پارسی به کار ببرد.

ثالثاً: لغات عربی که در این قصیده به کار رفته، لغاتی است که از لحاظ سبک شناسی در اواخر قرن چهارم، به کار می رفته است، سبک شناسی به ما می فهماند

که این شعر به شعرهای اولیه نمی ماند و نظایر آن را در قرون بعد می یابیم. رابعاً - در قصیده مزبور، یک نوع ذوق صنعتی به کار رفته و نظیر این ذوق صنعتی را در قرون بعد در شعر شاعرانی می یابیم، مثلاً در بیت اول، تناسب میان، «فرق» و فرقدین» و در بیت دوم، تناسب میان «شایسته» و «بایسته» در خور اهمیت است. شاید هم، بیت:

کسر بدین منوال پیش از من چنین شعری نگفت
مرزبان فارسی راهست با این نوع بین
تذکره نویسان رابه شک انداخته و سبب شده که این قصیده را نخستین شعر پارسی بدانند و پر واضح است که شعر دز قرون بعد، سروده شده و به اواخر قرن دوم هجری، منتسب شده و نخستین شعر، دانسته شده است. به هر حال این روایت هم بی اساس و غیر قابل قبول.

روایت سوم ابو حفص سغدی را، اول شاعر دانسته و شعر او را چنین نقل کرده

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
او ندارد یار بی یار چگونه بودا
گر چه نخستین شعر مزبور از نظر سستی و مضمون، نشانه قدمت دارد و به شعرهای اولیه هم می ماند زیرا مضمون قوی ندارد و ابتدایی است ولی ما از تاریخ زندگی ابو حفص اطلاع داریم و می دانیم که وی، در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم می زیسته است و از شعر فارسی در قرن سوم، نمونه هایی در دست داریم، بنابراین نمی توانیم او را نخستین شاعر بدانیم و شعر او را، نخستین شعر پارسی.

روایت چهارم: سخن نظامی عروضی است که از شعر حنظله بادغیسی یاد کرده و در کتاب «چهار مقاله» خود ضمن نقل داستانی در تأثیر شعر، در احمد بن عبدالله خجستانی، انقلابی ایجاد کرده و او را از خربندگی به امارت رسانیده شعر او این است:
مهمتری گر به کام شیر دراست
یا بزرگی و عزو نعمت و جاه
یا چو مردانت مرگ رویاروی
که البته این روایت هم قابل قبول، نیست و شعر حنظله بادغیسی نمی تواند نخستین شعر پارسی باشد، زیرا:

اولاً - بعید به نظر می رسد که شاعری در نخستین دوره شعر سرایی دیوانی داشته باشد تا که به دست احمد بن عبدالله خجستانی بیفتد و در او تأثیر بخشد و نظامی

عروضی بنویسد که در پیشرفت کار او مؤثر بوده است. ثانیاً- روایات چهار مقاله، ضعیف است. این کتاب از لحاظ ادبی، بسیار کتاب خوبی است ولی از لحاظ تاریخی چندان قابل قبول نیست و به هیچ قول مؤلف آن نمی توان اعتماد کرد و مرحوم علامه قزوینی ۲۰۰ غلط تاریخی در این کتاب جسته است و در تعلیقات کتاب «چهار مقاله» بسیاری از آنها را متذکر شده است. ثالثاً- شعر بسیار قوی است و از لحاظ سبکی به اشعار دوره های بعد می ماند. شعر منتسب به حنظله بادغیسی یعنی:

مهنری گر به کام شیر درست شو خطر کن ز کام شیر بجوی
مصموم شعر کلثوم بن عمرو عتابی گوینده و نویسنده معروف عهد عباسی (م. ۲۲۰ هجری) را به یاد می آورد که گفته است:

فان جسیمات الامور منوطه بمستودعات فی بطون الاساود
بنابر این روایت چهار مقاله نظامی نیز چندان پایه و اساسی ندارد، او خواسته است تأثیر شعر را در شنونده و خواننده بیان کند و این داستان را که یک انقلاب فردی است که در احمد بن عبدالله خجستانی به وجود آورده و نه انقلاب اجتماعی، نقل کرده است.

پس از مردود دانستن روایات گوناگون و غیر قابل قبول بودن آنها به روایت کتاب تاریخ سیستان می رسیم که قرائن و امارات تاریخی نیز روایت را تأیید می کند و می توان آن را پذیرفت، زیرا در هنگامی که یعقوب، زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس را هم، شعرا یعقوب را شعر گفتندی به تازی: فداکرم الله اهل المصر و البلد بملک یعقوب ذی الافضال و العدد چون این شعر بر خوانند و او عالم نبود و در نیافت و گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟

محمد بن وصیف دبیر رسائل او، این قطعه بگفت:
ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام
ازلی خطی در لوح که ملکی بدهی به ابی یوسف یعقوب بنی اللیث همام

لمن الملك بخواندی توامیرابه یقین باقلیل الفئه کت داد در آن لشکر کام البته مؤلف تاریخ سیستان از این قصیده شاید درازه جز شش بیت بیشتر یاد نکرده است و از همان ابیات هم از لحاظ سبکی در می یابیم که اشعار دربدو صباوت است و به شعرهای آغازین می ماندو استعمال لغات عربی و ترکیبات آن زبان همچون: از لی خط، لوح، بنی الیث، همام، خاصه، عام، مولا در شعر او بخوبی نمایان است و می توان گفت: سراینده شعر به زبان عربی بیشتر انس دارد تا پارسی. نفوذ قرآن هم بخوبی در اشعار محمدبن وصیف مشهود است همچون:

«لمن انملک» که اشارتی است به آیه: ...لمن الملك اليوم لله الواحد القهار

سوره مومن آیه ۱۶

یا مثلاً ترکیب «باقلیل الفئه» که اشارتی است به آیه:

کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين

سوره بقره آیه ۲۵۰

در اشعار محمدبن وصیف که مؤلف تاریخ سیستان شش بیت از آن را نقل کرده، نشانه های ناپختگی به وضوح دیده می شود.

نتیجه

بنابراین اهمیت تاریخ سیستان در این است که مؤلف بطور قطع اظهار نظر کرده و گفته است: «اول شعر پارسی اندر عجم او گفت» یعنی: محمدبن وصیف سیستانی و درست هم هست، زیرا تاریخ سرودن این قطعه شعر، درست نخستین سال نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی سال ۲۵۱ هجری می باشد، چه عمار خارجی روز شنبه دوشب مانده از جمادی الاخره سال ۲۵۱ هجری کشته شده و محمدبن وصیف که دبیر رسائل یعقوب بود و ادب، نیکو دانست، پس از فتوحات یعقوب و کشته شدن عمار خارجی به دست یعقوب این قصیده را در ستایش یعقوب سرود.

منابع و یاداشتها

- ۱- قرآن کریم
- ۲- بی نام، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، انتشارات کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۴
- ۳- صفا، ذبیح الله (۱۳۱۴): تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۱، ج اول
- ۴- عوفی، محمد: لباب الالباب، به کوشش ادوار براون چاپخانه ممتاز، تهران، بهار ۱۳۶۱
- ۵- نظامی عروضی، احمدبن عمر بن علی: چهار مقاله، به تصحیح دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴